

چگونه ائمه اطهار با وجود دارا بودن مقام عصمت
مطلقه به خود نسبت گناه می دهند

مقاله پیش رو گزیده ایست از فرمایشات حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن طهرانی در کتاب حیات جاوید در ارتباط با اینکه چگونه ائمه اطهار علیهم السلام با وجود دارا بودن مقام عصمت مطلقه به خود نسبت گناه می دهند، ایشان در ابتدا به تبیین و نقد برخی از دیدگاه ها و نظرات در ارتباط با این مساله پرداخته و در نهایت نظر بدیع و دقیق خود را در حل این عویصه و مشکل بر اساس مبانی دقیق عرفانی و فلسفی بیان می فرمایند .

شبهه برخی افراد در عدم مخاطب بودن امام حسن مجتبی در وصیت نامه امیرالمومنین در حاضرین مطلبی که باید مورد توجه قرار گیرد، کیفیت تخاطب امام امیرالمؤمنین علیه السلام با فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام است؛ چنانچه از لحن این وصیت نامه به دست می آید، گرچه حضرت با عبارت: **إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤْمَلِّ مَا لَا يُدْرِكُ**^۱

«به فرزندی که در پی آرزوهای دست نیافتنی، روزگار سپری می نماید»، تصریح به فرزند خاص

^۱ نهج البلاغه (عده)، ج ۳، ص ۴۲.

ندارند؛ و لذا برخی با استناد به بعضی از مستندات، آن را به محمد بن حنفیه، فرزند دیگر امام علیه السلام نسبت می دهند و وصی حضرت را در این مکتوب، محمد بن حنفیه می شمرند؛ در حالی که مقتضای عرف در این موارد، رعایت جانب ملاحظات عرفیه، از قبیل اولیّت در سنّ و اولویّت در انتساب و سایر خصوصیات امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد. کلمات امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام در چنین مقاماتی منافی مقام عصمت ایشان نمی باشد

نکته ای که اینان را بر آن داشته است تا چنین تصوّری بنمایند، اینست که: پاره ای از عبارات، مانند عَبْدِ الدُّنْيَا و تاجرِ الغُرور، و یا مثل صریح الشّهوات، با مقام امام علیه السلام و عصمت مطلقه، سازگار نمی باشد. بنابراین، یا مقصود از مولود در این فقرات فرزند دیگر آن حضرت، جناب محمد بن حنفیه است، و یا اینکه باید به طور کلی این فقرات را از معنای اصلی و وضعی خود خارج نمود، و به توجیّهات و تأویلات و مجازات و تعیین معنایی غیر

از مفاهیم واقعی خود، برای آنها دست یازید.

البته صرف نظر از اینکه چنین نگرشی فی حدّ نفسه دور از شؤون مبانی محاوره و قواعد ادب است، نسبت به خصوصیت مقام که یک طرف آن حضرت امیرالمؤمنین و طرف دیگر فرزند برومندش امام حسن مجتبی علیهما السّلام است، بسیار موهون‌تر و نامناسب‌تر و دورتر از تعقل و تأمل خواهد بود؛ زیرا اقتضای مقام امامت در امام مجتبی علیه السّلام با اصل این تعبیر در تضادّ است، چه به مفهوم اصلی حمل شوند یا توجیه گردند؛ زیرا نفس استعمال لفظ موجب وهن و هتک حرمت امام تلقی خواهد شد، و صدور این مسأله از افراد عادی مستهجن است تا چه رسد به امام معصومی همچون علی بن ابی طالب علیه السّلام.

علاوه بر این، مگر این عبارات اختصاص به این وصیت‌نامه دارد؟ اگر مولا علی علیه السّلام در خطاب به فرزندش که هنوز رسماً به مرتبه ولایت و امامت نرسیده بود این گونه کلمات و عبارات را استعمال کرده است، پس چه خواهید گفت در فقرات دعای ابوحمزه ثمالی که حضرت سجاد

علیه السّلام در هنگام تصدّی مرتبت ولایت مطلقه و امامت کلیّه، خطاب به پروردگار عرضه می‌دارد:

أَنَا الَّذِي عَلَى سَيِّدِهِ اجْتَرَى، أَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جَبَّارَ
السَّمَاءِ، أَنَا الَّذِي أُعْطِيتُ عَلَى مَعْصِيِ الْجَلِيلِ [المعاصي
جَلِيلٍ] الرُّشَا.

«من آن شخصی هستم که بر مولا و آقای خود جرأت و جسارت ورزیده‌ام، من کسی هستم که با خدای آسمان با آن هیمنه و جبروتش به مقابله و ستیز برخاستم، من آن فردی هستم که برای دسترسی به معاصی کبیره رشوه پرداختم!»

آیا می‌توان گفت که امام معصوم علیه السّلام اقدام به چنین فواحش و گناہانی می‌کند؟! و یا اینکه می‌توان تصوّر نمود که امام علیه السّلام از این الفاظ و عبارات معانی دیگری غیر از معنی و مفهوم وضعی و اصلی خود را قصد نموده است؟!!

و یا در مناجات امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه می‌خوانیم:

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْجَوَادُ وَ أَنَا الْبَخِيلُ وَ هَلْ
يَرْحَمُ الْبَخِيلَ إِلَّا الْجَوَادُ... مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ

الهادی و أنا الضَّالُّ و هل یرحمُ الضَّالَّ إِلَّا الهادی ...
مَولایَ یا مَولایَ، أنتَ الغفورُ و أنا المذنبُ و هل یرحمُ
المذنبَ إِلَّا الغفورُ.

طبیعی است که تصوّر بخل و یا گمراهی و یا گناه
از امام معصوم علیه السّلام محال و ممتنع است، چه
اینکه بخواهد با مردم سخن بگوید و یا اینکه با خدا
راز و نیاز نماید. در هر حال محال، محال است،
فرقی نمی‌کند.

پاسخ اول و نقد آن : ادراک عظمت پروردگار علت

انتساب گناهان و صفات رذیله

توجیّهات ناصواب عده‌ای در مقام دفاع از

عصمت اهل بیت علیهم السّلام

بعضی گفته‌اند: امام علیه السّلام در مقام خضوع

و خشوع و مسکنت، در قبال خدای متعال از این

عبارات و کلمات بهره می‌گیرد، و هنگامی که عظمت

و جلال و کبرائیّت حضرت حق بر او مکشوف

می‌شود، خود را حقیر و گناهکار و متّصف به صفات

رذیله می‌پندارد و با خدای خود این‌گونه خطاب

می‌کند.

این توجیه نیز ناموجّه و نامناسب می‌نماید، به دلیل اینکه:

اولاً: هر گناه و یا طاعتی که از ناحیه پروردگار مورد حکم و تکلیف قرار گیرد، دارای مفهوم خاصّ و حدود مشخص است و از این جهت هر کدام با دیگری متفاوت خواهد بود. گرچه در ترک و یا اتیان به آنها، مکلف به یکسان مورد ثواب و یا عقاب قرار خواهد گرفت.

مثلاً حقیقت نماز با روزه متفاوت است، گرچه هر دو واجب و الزامی می‌باشند؛ و یا حقیقت شرب خمر با رشوه برای امور مذمومه فرق می‌کند، گرچه هر دو حرام بوده و مستوجب عقاب می‌باشند. بنابراین چگونه ممکن است امام علیه السّلام در حالی که شرب خمر نکرده است به خداوند عرضه دارد: پروردگارا! من امروز شرب خمر نمودم؛ این کلام کذب محض خواهد بود؛ گرچه به جهت تواضع باشد و به نیت استخفاف و استحقار سر زده باشد.

مثلاً اگر امام زین‌العابدین که از ناحیه پدر به

حضرت سیدالشهداء علیهما السلام منسوب می‌باشند، به خدا عرض کنند: پروردگارا! پدر من فلان عرب بادیه‌نشین و بدوی است، و مقصود آن حضرت تواضع و استخفاف خویش باشد، آیا این عمل صحیح و پسندیده است؟ خیر، بلکه کذب و حرام است؛ زیرا قلب واقعیات است، و قلب یک واقعیّت عقلاً و عرفاً و شرعاً حرام و باطل است، گرچه به جهت تواضع و فروتنی باشد.

ثانیاً: امام علیه السلام می‌تواند به نحو دیگری اظهار عجز و مسکنت و ذلت در قبال کبریائیّت و جلال پروردگار بنماید، و نیازی به استفاده از این تعبیر ندارد تا موجب شبهه و تشویش اذهان و تردید در حقیقت ولایت بین افراد گردد؛ چنانچه در بسیاری از ادعیه و آثار مأثوره از ائمه علیهم السلام این نکته به چشم می‌خورد.

پاسخ دوم و نقد آن: امام علیه السلام خود را نماینده

سایر افراد و گناه کاران قرار می‌دهد

برخی نیز گفته‌اند: منظور امام علیه السلام از مقام تکلم، شخص خود او نیست، بلکه خود را نماینده سایر افراد و گناهکاران قرار می‌دهد و از طرف و

ناحیه آنها با پروردگار به مناجات و راز و نیاز برمی خیزد؛ مثل حاکم و سلطانی که در ارتباط با سایر ملل و دُول، خود را نماینده ملت و مردم سرزمین خویش به حساب می آورد و کلام خود را حکایتاً از طرف کلام ملت، به مخاطبین القاء می کند.

این توجیه نیز ناموجه است؛ زیرا:

کسی که خود را مبرّی از این اوصاف می داند، چگونه با این تعابیر خود را در زمره اهل فسق و فجور قلمداد می کند؟ متکلم در مقام نمایندگی از طرف فرد یا افرادی که در یک جهت یا جهات متعدده اشتراک در عنوان و اوصاف دارند، اگر خود متّصف و معنون به آن جهت و جهات نباشد، نباید به گونه ای سخن بگوید که مخاطب او را هم رأی و هم مرام و هم سلیقه با آن افراد قلمداد کند؛ و در این عبارات دقیقاً بر خلاف این روش سخن گفته شده است. و اگر در مقام نمایندگی، خود را در زمره سایرین می پندارد و از جمله آنان می شمرد، باز اشکال و نقد در اینجا نیز مطرح خواهد شد؛ چنانچه این نکته در بسیاری از ادعیه مأثوره از معصومین

عليهم السّلام رعایت شده است؛ مثلاً در مناجات و دعای حضرت صاحب الأمر عجل الله فرجه الشّریف به پروردگار عرضه می‌دارد:

«پروردگارا! شیعیان ما از ما هستند، و طینت آنان با آب زلال ولایت تخمیر و پرداخته شده است. پروردگارا! در روز قیامت اگر گناهکار و خطاکاری از آنان را برای عرضه محاسبه و رسیدگی به اعمال، احضار می‌نمایی از کارهای نیک ما بردار و به نامه اعمال آنان بیفزای!»^۱

در اینجا ملاحظه می‌شود که امام علیه السّلام در مقام شفاعت از امتّ خطا کار، چگونه از اعمال و رفتار خویش می‌گذرد، و از خدای متعال تقاضا می‌کند که کفه حسنات امتّ را با شفاعت خویش سنگین نماید.

پاسخ سوم و نقد آن : مقصود امام علیه السلام جنبه تعلیم و تربیت انسان ها می باشد

برخی نیز چنین توجیه کرده‌اند که: مقصود امام علیه السّلام از این تعبیر، جنبه تعلیم و تربیت افراد

^۱ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۰۲.

می‌باشد، نه اینکه خود، متّصف به این اوصاف است. بدین صورت که فرد خطاکار در مقام عجز و استغاثه و طلب بخشش از خدای متعال، باید گناهان خود را در نظر بیاورد و پروردگار را با حالت انابه و مسکنت و خطا، خطاب کند، و از او طلب رحمت و رأفت نماید؛ و هر کسی طبعاً در محدوده تصرّفات و اعمالی که از او سر می‌زند مرتکب گناهی خاصّ و خطایی مشخص خواهد گردید. و اینکه امام علیه السّلام برخی از معاصی را در این فقرات متذکّر شده‌اند، از باب نمونه و مثال است؛ و الّا سارق باید اعتراف به سرقت نماید و دروغ‌گو به کذب و همین‌طور ...

این توجیه نیز موهون‌تر و بی‌پایه‌تر از سایر توجیهات گذشته است؛ زیرا حالت امام علیه السّلام و کیفیت التجاء و ابتهال و گریه و انابه او، کجا با این توجیه سازش دارد؟! مگر امام مانند هنرپیشه‌هاست که در نقش دیگران خود را به هزار نمایش درمی‌آورند، و حالت تصنّعی و مجازی خود را به صورت حقیقت و واقعیت ترسیم می‌کنند؟!!

حال که سخن به اینجا رسید، جای آن دارد که قدری راجع به این موضوع بسط سخن دهیم، و پرده از رازی که شاید برای بسیاری از افراد هنوز سر به مَهر مانده است، بگشاییم.

تبیین حقیقت وجودی انسان و ملک و افتراقات آن‌ها از حیث مبدا و منتهی انسان عبارتست از نفس و روح قدسی او

حقیقت انسان عبارت است از نفس و روح قدسی که از ذات باری تعالی به نفخه تکوینی، در قالب مثالی و مادی تنزل یافته و مأوا و مسکن گزیده است؛ و به واسطه این تنزل که لازمه‌اش تعلق به عالم کثرت است، متّصف به صفت شهوت و غضب و انانیت و خودمحوری و تکثرگرایی خواهد شد. به خلاف ملائکه که در عالم تجرّد، بدون اتّصاف به شهوت و غضب و حبّ کثرات و انانیت‌ها، به تسبیح و تقدیس و انجام اوامر پروردگار مشغول می‌باشند؛ و لذا صدور گناه و معصیت که ملزوم انانیت و خودمحوری و تکبّر و عناد است، از آنان محال خواهد بود.

ملائکه از جهت خلقت و هویت خویش به

فعلیت عقلانی رسیده‌اند و هر کدام نسبت به مرتبه
 تجرّدی خود، از علم لایتناهی حق بهره برده‌اند؛ و لذا
 در طی بقاء و حیات خویش از نظر سیر طولی و سعه
 وجودی، چیزی بر آنان افزوده نمی‌شود و مرتبه‌ای
 از آنان کاسته نمی‌گردد، و به واسطه همین فعلیت،
 ارتکاب گناه و عمل مخالف رضای الهی از آنان
 صادر نمی‌گردد. **بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ**
بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ ۲.۱

جهات افتراق انسان از ملائکه در مبدأ و منتهای

خلقت

نفس و روح انسان از حقیقت ذات باری تعالی نشأت

و پیدایش یافته است

و اما انسان از دو جهت با ملائکه تفاوت

دارد. اوّل: تفاوت در مبدأ؛ دوّم: تفاوت در منتهی.

و اما تفاوت در مبدأ بدین صورت است:

نفس و روح انسان از حقیقت ذات باری تعالی

^۱ سوره الأنبياء (۲۱) ذیل آیه ۲۶ و آیه ۲۷.

^۲ «بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند * که در سخن بر او پیشی
 نمی‌گیرند، و خود به دستور او
 کار می‌کنند.»

که از او تعبیر به روح پروردگار و حقیقت بسیطه و
مقام هو هویت می‌شود، نشأت و پیدایش یافته است؛
چنانچه آیات قرآن بر این مطلب تصریح دارد:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ
سَاجِدِينَ^۱

و بدین لحاظ است که از بین جمیع اصناف
خلائق، فقط انسان متخلّع به خلعت خلیفه اللّهی
می‌باشد؛ زیرا جامعیت ذات نسبت به اسماء و صفات
کلیه، اقتضای جامعیت منشأ از ذات را که همان نفس
و روح انسان است، دارد؛ و به واسطه این جامعیت
و مبدأیت است که در سیر طولی، انسان می‌تواند به
مرتبه تجرّدی معرفت ذات و فناء ذاتی نایل شود، و
پس از فناء ذاتی در مرحله بقاء، جامعیت اسماء و
صفات حق را به منصّه ظهور و بروز درآورد.

ولی ملائکه از آنجا که خلقتشان به مادون مرتبه
ذات برمی‌گردد؛ یعنی نشأت آنها در مرتبه علم و
قدرت ربوبی تحقق یافته است، طبعاً از چنین
جامعیتی برخوردار نخواهند بود؛ و انتهای سیر طولی

^۱ سوره ص (۳۸) آیه ۷۲.

آنها، در همان مرتبه نشأت آنان خواهد بود، نه بیشتر؛
و فناء ذاتی برای آنان متصور نمی‌باشد.

لازمه ارتباط با ماده و عالم طبع حدوث غرائز و

ملکات موافق با آن می‌باشد

و اما تفاوت دیگر، از جهت انتهای خلقت در نشئه
شهادت و عالم طبع است. بدین صورت که نفس و
روح آدمی، پس از پیدایش و شکل‌گیری، به حسب
ظرفیت وجودی هر فرد، در تنزل به مراتب اسماء و
صفات، به ادنی العوالم که همین عالم ماده و طبع
می‌باشد، تعلق پیدا نمود؛ و به واسطه این تعلق، به
قالب جسمانی و مادی ارتباط حاصل کرد؛ و لازمه
این ارتباط، حدوث غرائز و صفات و ملکات مُسانخ
و موافق با این عالم، همچون غریزه شهوت، جهت
استمرار و بقاء نسل؛ و یا غضب، جهت دفاع در
مقابل مانع از حیات و تأمین مصالح بقاء و حبّ و
رأفت و امثال آنها می‌باشد.

عدم تفاوت میان ائمه با سایر افراد در تاثر از

خصوصیات عالم کثرت و ماده

و در این مسأله فرقی بین افراد مختلف با درجات

متفاوته نمی‌باشد؛ یعنی همان‌طور که لازمه وجود انسان در این عالم، وجود غریزه شهوت و غیره است، و بدون این غریزه استمرار حیات به مخاطره خواهد افتاد، تمایل به جنس مخالف و تعلق به جنس مخالف در نهاد هر فرد از افراد بنی‌آدم نهادینه شده است، چه این تمایل در افراد عادی و بشر متعارف باشد، یا در اولیاء و معصومین علیهم‌السّلام؛ و همان‌طور که ما از بوی خوش لذت می‌بریم و از سیمای زیبا مبتهج می‌شویم و از صدای موزون منبسط می‌گردیم، امام علیه‌السّلام نیز همانند ما از این امور بهره‌مند می‌شود؛ و همان‌گونه که افراد عادی از زن و مرد از هم‌آغوشی با یکدیگر لذت می‌برند و طالب استمرار آن می‌باشند، اولیاء خدا نیز همین‌طورند؛ و همان‌گونه که آلام و ابتلائات دنیوی روح و جسم ما را می‌آزارد، آنان را نیز آزرده خواهد کرد؛ و بر این قیاس ...

اینکه برخی می‌گویند: امام علیه‌السّلام از ارتباطات جنسی به دور است و فقط به جهت حفظ ظاهر، برای بقاء نسل مبادرت به ازدواج می‌کند و هیچ‌گونه لذتی از این ارتباط برای او حاصل

نمی‌شود، و یا از طعم خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها
نصیبی ندارد، و یا به واسطه اموری که برای سایر
افراد موجب حدث می‌شود، او متأثر نمی‌گردد و
نیازی به غسل و وضوء ندارد، همه اینها ناشی از
جهل و نادانی این افراد به موقعیت و شأن امام
علیه السلام است. اینها تصوّر کرده‌اند که التذاذ از
این موارد و تأثر از اسباب حدث، منافی شأن امام
است و ساحت قدس و طهارت امام علیه السلام، از
این مسائل به دور است؛ زهی تفکر باطل و اندیشه
عبث! ر از لوازم عالم کثرت و طبع، منافاتی با
خصوصیات خلقی و خلقی امام علیه السلام ندارد
تأثر از لوازم عالم کثرت منافاتی با خصوصیات خلقی
و خلقی امام علیه السلام ندارد

شهوة و غضب و التذاذات و تألمات و حدث و
غیره، با هویت و صفات ملائکه منافات دارد، نه با
خصوصیات خلقی و خلقی امام علیه السلام؛ و اگر
جز این می‌بود، دیگر امام علیه السلام نمی‌توانست
برای ما اسوه و الگو واقع شود، و داستان حضرت
یوسف علیه السلام نمی‌توانست برای ما ارزشی

داشته باشد، و حکایت عجیب و غریب هجرت
هاجر با فرزندش اسماعیل و ذبح آن به دست ابراهیم
خلیل، چه ثمره‌ای برای ما می‌داشت و چه آموزه‌ای
در آن برای مسیر ما به سوی قطع تعلقات و تحقق
توحید می‌توانست داشته باشد؟ و از همه مهم‌تر،
واقعه منحصراً به فرد تاریخ، قضیه عاشورای حسینی،
چه پیامی برای نسل‌های بیدار و آزاده و خواهان
گسستن از بندهای نفسانی و دام‌های شیطنی و
رهایی در فضای ملکوت، می‌تواند داشته باشد؟

اولیاء الهی همچون سائر افراد تلخی‌ها و شیرینی‌های

حیات را می‌چشند

آیا در خلقت ما و آنها چنین سرشته‌اند که ما برای
از دست دادن فرزندانمان، سوگوار و ماتم‌زده و متألم
باشیم و آنان خیر؟ عجب کلام لغو و پوچی است!
رضایت بر اراده و مشیت پروردگار در این‌گونه
حوادث و استقبال از خواست و تقدیر او کجا، و عدم
تألم و تأثر و سوز دل در این مصائب کجا؟ هیچ
ملازمه‌ای بین این دو پدیده وجود ندارد.

برخی از بی‌خبران خیال می‌کنند، از آنجا که
اولیای الهی و طبیعتاً در رأس آنان حضرات

معصومین علیهم السّلام در مرتبه توحید، همه اشیاء را از ناحیه پروردگار می‌شمرند و با ادراک شهودی توحید اسمائی و صفاتی و افعالی، کلیّه ذوات با ماهیّات مختلفه و صفات متفاوته را منتسب به ذات حیّ قیّوم می‌دانند، پس هیچ پدیده و صفت و فعلی در عالم را خارج از دایره وجود نمی‌پندارند؛ و از آنجا که نفس الوجود، خیر محض است، طبعاً آثار و تراوشات وجود نیز خیر و زیبا خواهد بود، و دیگر در این مرتبه بوی نامطبوع برای آنان مفهومی ندارد، و تلخ و شیرین در کام آنان یکسان خواهد بود؛ و همین‌طور ...

این افراد هیچ تصویری از کیفیت تکوّن دو نشئه ندارند. آیا تصوّر انتساب همه موجودات به ذات اقدس باری، منافاتی با هویت خارجیّه آنان که یکی شور و دیگری شیرین است، دارد؟! و آیا زیبا دیدن و نیکو پنداشتن تجلیات و ظهورات حضرت حقّ، با بُرندگی کارد و بریده شدن پوست و گوشت تعارض دارند؟! نه تنها هیچ تعارض و مباحثی در کار نیست، بلکه عین جامعیت وحدت و کثرت، در تجلّی حقّ

است؛ و بدون این، دیگر کثرت معنی و مفهومی نخواهد داشت. پس اولیای الهی همانند ما، تلخی‌ها را ذوق می‌کنند و شیرینی‌ها را می‌چشند و در عرصه طبیعت هرچه بر ما تأثیرگذار است، بر آنان نیز تأثیرگذار خواهد بود. همه افراد بشر مکلف و موظف به انجام دستورات الهی می‌باشند

توفیق قیام به تکالیف و دستورات الهی از ناحیه

پروردگار می‌باشد

این مطلب از جهت و حیثیت تکوینی روشن شد و اما از جهت تشریح و مقام تکلیف و مراتب معرفت و تهذیب، همه افراد بشر مکلف و موظف به انجام دستورات الهی می‌باشند و توفیق قیام به تکلیف از ناحیه پروردگار است، چنانچه در قرآن می‌فرماید:

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ^۱.

«هر نعمتی که از آن برخوردار شوید، از ناحیه

خداوند متعال است.»

یا خطاب به پیامبر اکرم صلوات الله وسلامه علیه

می‌فرماید:

^۱ سوره النحل (۱۶) صدر آیه ۵۳.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا
الْقَلْبِ لَأَنفَضْتُوا مِنْ حَوْلِكَ.^۱

«و به واسطه بخشش و لطف الهی بود که با
مشرکین به نرمی و رفتار نیکوتر برخورد می‌نمایی،
و اگر با درشتی و سختی، و دلی سخت و غیر قابل
انعطاف برخورد می‌نمودی، هر آینه از گرداگرد تو
پراکنده می‌شدند و آزرده خاطر از پیش تو
می‌رمیدند.»

در این آیه شریفه، خدای متعال اخلاق نیکو را به
خود نسبت داده است، و درشت خویی را به خود
آدمی و آثار عالم طبع و تعلقات دنیوی.
و یا در دعای صباح، مولای متقیان عرضه
می‌دارد:

إِلٰهِي، إِنْ لَمْ تَبَدِّلْنِي الرَّحْمَةَ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ، فَمَنْ
السَّالِكُ بِإِلَيْكَ فِي وَاضِحِ الطَّرِيقِ.

«پروردگار من! اگر رحمت و لطف تو، از ابتداء
شامل حال من نمی‌گشت و توفیق از ناحیه تو رفیق
طریق من نمی‌بود، پس چه کسی می‌توانست مرا به

^۱ سوره آل عمران (۳) صدر آیه ۱۵۹.

شاهراه سعادت و فلاح و وصل به تو هدایت و دلالت و راهبری نماید؟»

و این سخن از امیرالمؤمنین علیه السّلام عین حقّ است؛ زیرا بدون عنایت و لطف حق، لازمه نفس متعلّق به عالم دنیا، تورّط در شهوات و معاصی و زلّات است.

در سوره الضّحی راجع به ارتباط رسول خدا با پروردگار و کیفیّت دستگیری و هدایت او، چنین خطاب می کند:

الْمَ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالّاً فَهَدَى.^۱

«آیا خدایت تو را یتیم نیافت و آنگاه در پناه خویش آورد؟ و تو را گمراه نیافت و سپس به هدایت و ارشادت پرداخت؟»

مفهوم ضلالت و گمراهی، همان تعلق نفس به کثرات است که بدون عنایت حق، نتیجه‌ای جز بدبختی و خسارت و تباهی به بار نخواهد آورد.

و در آیه دیگر می فرماید:

وَأُولَآ أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ.^۲

^۱ سوره الضّحی (۹۳) آیات ۶ و ۷.

^۲ سوره الإسراء (۱۷) صدر آیه ۷۴.

«اگر لطف ما شامل حالت نمی‌گشت و تو را در برابر تقاضاهای خلاف آنان ثابت و محکم و پابرجا نمی‌گردانیدیم، تو در دام آنان گرفتار می‌شدی و به سوی آمال و توقّعات آنان متمایل می‌گشتی.»

و در این زمینه از آیات و روایات و ادعیه مأثوره از معصومین علیهم السّلام آن قدر مطلب وجود دارد که از شمارش خارج است.

دو جنبه و حیثیت موجود در هر انسانی با هر میزان از علم و معرفت و تجرد

بنابراین هر فرد به هر میزان و مرتبه از علم و معرفت و تجرّد که رسیده باشد، دو جنبه و دو حیثیت در وجود خویش ارزیابی می‌کند.

جنبه و حیثیت اول: همان اقتضای فقر و مسکنت و خسران و تباهی است که لازمه ورود و وفود در این دنیا و کثرات است، که توأم با شهوات و خود محوری‌ها و تجاوز به حقوق و حریم دیگران می‌باشد.

و حیثیت دوم: لطف و عنایت و توفیق حضرت حقّ است که اقتضای عبودیت و سکونت و اطمینان

و نورانیّت و صفای باطن و رعایت عدل و سداد و برخوردارى از همه مواهب عامّه و خاصّه پروردگار است. و این دو جنبه پیوسته و به طور ناگسستنی همراه و همدم با انسان خواهند بود و دمی از او جدا نخواهند شد، و هر کدام جایگاه خود را خواهند داشت و تعارضی با یکدیگر حتّی در یک لحظه پیدا نخواهند کرد. و لذا می‌بینیم که در سخنان اولیای الهی از هر دوی این حالات و روحیّات و خصوصیات، مطالبی به چشم می‌خورد.

خواجه عبدالله انصاری در مناجات خویش

گوید:

الهی! چون در تو می‌نگرم، از جمله تاجدارانم و

تاج بر سر؛ و چون به خود می‌نگرم، از جمله

خاکسارانم و خاک بر سر.^۱

خواجه دو عالم، سرور کائنات در مقام عزّت

حضرت حقّ، خطاب به **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ**

^۱ مناجات خواجه عبدالله انصاری، ص ۱۱۲، مناجات ۲۱۳؛ ص ۱۱۹،

مناجات ۲۲۳، با قدری

اختلاف.

هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى^۱ شود، و در قرب به مرتبه ذات و ورود در حریم اله به توصیف **ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى^۲** متّصف گردد؛ و در مقام عبودیت و مسکنتو ذلّت عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ! لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَ

الْآخِرَةِ.^۳

«پروردگارا! به مقدار چشم به هم زدنی، مرا در دنیا و آخرت به خود وامگذار.»

حضرت مولانا سیّد هاشم حدّاد - رضوان الله علیه - در جایی می‌فرماید:

هزار معجزه ظاهری به اندازه یکی از مطالب و مسائل ما نمی‌رسد.

و در مقام و منزلت بشری و ذلّت خود می‌فرماید:
وقتی به خود می‌نگرم، می‌بینم خدای متعال از من رو سیاه‌تر در تمام کره زمین کسی را نیافریده است.

^۱ سوره النجم (۵۳) آیه ۳ و ۴.

^۲ سوره النجم (۵۳) آیه ۸ و ۹.

^۳ الإقبال، ص ۸۱ و ۱۶۰؛ مصباح الكفعمی، ص ۶۰۴.

و هر دوی این حالات صحیح است، و هر دو به حقّ و حقّ واقعیت است.

امیرمؤمنان علیه السّلام در مرتبه ظهور ولایت و تجلّی مشیّت قاهره، خود را قسیم الجنّة و النّار برمی‌شمرد و با احاطه به تمام عالم وجود ندای **سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي**^۱ بر می‌آورد؛ و در مقام تضرّع و خشوع و نگرش عبودیّت، مناجات مسجد کوفه را سر می‌دهد.

بنابراین نباید چنین تصوّر کرد که معصومین علیهم السّلام این عبارات را صرفاً جهت تربیت و تعلیم ما بر زبان آورده‌اند، بلکه آنها واقعاً و حقیقتاً به معنا و مفهوم این تعابیر رسیده‌اند و از روی واقع این کلمات را ادا می‌کنند، و بلکه از همه افراد بشر بیشتر و بهتر و رساتر به این مفاهیم دسترسی یافته‌اند.

وقتی امام سجّاد علیه السّلام به خداوند عرض می‌کند:

«من آن کسی هستم که برای گناهان کبیره متوسّل

^۱ الأُمالي للصدوق، ص ۱۳۳ و ۳۴۱ و ۳۴۳.

به رشوه شده‌ام»،^۱ واقعاً خود را در یکچنین وضعی احساس می‌کند و با خدا شوخی نمی‌کند و شکسته نفسی نمی‌نماید؛ زیرا مقامعرض با پروردگار شوخی و شکسته نفسی بر نمی‌دارد، تعارف بر نمی‌تابد؛ مقام، مقام عرضحقایق و واقعیات است، نه مقام مجاز و استعارات. امام علیه السّلام که با خدا رودربایستی ندارد. این واقعیّت را همچنان که ما بالعیان در حالات و نفسانیات خود مشاهده می‌کنیم، همین‌طور امامعلیه السّلام مشاهده و احساس می‌کند.

و لذا خدای متعال در داستان حضرت یوسف می‌فرماید: **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ**^۲؛ یعنی اگر آن حقیقت معصیت را که ظلمت و آتش و ابتعاد از حقّ است نمی‌دید، قطعاً بهاین عمل زشت اقدام می‌نمود. پس حضرت یوسف علیه السّلام دقیقاً به این فقرات حضرت سجادعلیه السّلام واقف است، و کاملاً به مفهوم و

^۱ الإقبال، ص ۷۱: «أنا الَّذِي أُعْطِيتُ عَلَى الْمَعَاصِي جَلِيلَ [مَعَاصِي الْجَلِيلِ] الرَّشَاءِ.»

^۲ سوره یوسف (۱۲) صدر آیه ۲۴.

مَغزای آن رسیده است و با تمام وجود صِحّت و واقعیت آن را احساس می‌کند.

ائمہ اطہار و اولیاء در هنگام مناجات و دعا و التجاء به جنبہ مربوبی و خلقی خود نظر داشته اند

حال که مسأله کاملاً روشن و واضح گشت، به این مطلب می‌رسیم که چرا بزرگان و معصومین علیہم السّلام در هنگام التجاء و دعا و درخواست از پروردگار به این جنبہ مربوبی و خلقی و بشری نظر داشته‌اند، نه به حیثیت ربوبی و جنبہ ربطی و الهی، و در ادعیه و نیایش با پروردگار توجّهی به آن صورت مسأله ندارند.

این مطلب بسیار سهل و بدیهی می‌نماید؛ زیرا بنده در مقام تقاضا و درخواست از مولا و صاحب اختیار خویش، هیچ‌گاه نمی‌آید از اوصاف و نعوت مولا و آقای خود برای خویش حساب باز کند؛ زیرا همه آن اوصاف و حالات از جانب مولای او افاضه شده و ارتباطی به او ندارد.

آیا صحیح است که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم در مقام استغاثه و درخواست به درگاه قاضی الحاجات به خدا عرضه بدارد: خدایا! کسی

در برابر تو قرار گرفته که قادر است شقّ القمر کند و خورشید را نگاه دارد، و سنگ ریزه را به شهادت آورد و همهٔ عوامل و فواعل عالم وجود در تحت اراده و تسخیر او قرار دارند و همهٔ ملائکه و فرشتگان گوش به فرمان او می‌باشند؟!!

اگر او با خدا این چنین خطاب کند، خدا در جوابش خواهد فرمود:

بگو بینم این مسائلی را که به رخ من کشیدی، از پیش خود آوردی، یا افاضه و عنایت من بود به تو؟ تو قادر نیستی حتی پشه‌ای را از خود دور سازی، آنگاه این خوارق عادات را به رخ من می‌کشی و در مقابل من عرض اندام می‌نمایی؟!!

اینجاست که ما تحقیقاً و واقعاً حقیقت توحید و توحید الحقیقه را در وجود اولیای الهی ممثّل و مجسم می‌یابیم، و سایر افراد در مراتب مختلفهٔ معرفت، به شرک و نفاق مبتلا می‌باشند. خدا عالم اعتبار و مجاز و گزافه‌گوئی نیست

عالم اولیای خدا، عالم اعتبار و مجاز و گزافه‌گویی نیست، عالم حقّ است

عالم اولیای خدا، عالم اعتبار و مجاز و
گزافه‌گویی نیست، عالم حقّ است و سخن آنان بر
اساس حقّ است، نه بر سبیل مجاز و توریه و تأویل
و توجیه؛ چنان‌که در عرف محاوره بین افراد چنین
است. گاه در مقام تمجید و اغراق، چنان فرد را به
آسمان می‌برند که به مرتبهٔ قاب قوسین می‌رسد، و
گاه در مقام تنقید و تعبیر آن‌چنان بر زمین می‌کوبند
که اثری از او باقی نخواهد ماند. گاهی فردی را بر
ماه می‌نشانند، و گاه بندهٔ خدایی را در قعر چاه؛ ولی
رسم و دین مردان الهی این چنین نیست.

بنابراین گرچه در این وصیّت‌نامه امیرالمؤمنین به
امام حسن علیهما السّلام خطاب اُسیر الشّهوات و
یا تاجر الغرور دارند، ولی این خطاب، خطاب به
جبلت آدمی و شاكلة اوست، خواه امام مجتبی
علیه السّلام باشد، یا افراد دیگر، همه و همه در این
اتّصاف داخل و مشمول می‌باشند.

عمل به این وصیّت‌نامه انسان و جامعه را در
چنین موقعیّت و فضائی قرار خواهد داد؛ و بدین
داعی و منظور، جمعی از اخلاء روحانی و اِخوان
طریق بر این کمترین فرض نمودند که به ترجمه و

توضیح این اکسیر سعادت و ره توشهٔ فلاح و سعادت
و سرمایهٔ تجارت اخروی اقدام نمایم.

لذا این حقیر، ملتَمَس ایشان را به دیده مَنّت نهاده
و با برخی از تعلیقات و اضافات، به مشتاقان لقاء
حضرت دوست و پیروان راستین تشیع علوی تقدیم
می‌دارم؛ و از همه شیعیان مخلصش امید دعای خیر
و شفاعت روز بازخواست را دارم. **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ**
مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^۱.

مگر صاحب‌دلی از روی رحمت ** کند در حق
درویشان دعایی

^۱ سوره الشعراء (۲۶) آیه ۸۸ و ۸۹.